

فصلنامه راهبرد سیاسی

سال چهارم، شماره ۱۳، تابستان ۱۳۹۹

صفحات: ۲۵-۴۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۲؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۴/۱۵

نوع مقاله: پژوهشی

آینده پژوهی روابط همگراییه یا واگرایانه ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا تا سال ۲۰۳۰ در مسائل مهم بین الملل

ابوذر نظری* / پرویز احدی** / محمد یوسفی جویباری***

چکیده

منافع ملی جوهره اصلی سیاست بین الملل و قدرت نیز ابزار اصلی در نیل به اهداف محسوب می-شود. توجه به روابط ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا و بررسی مواضع آنها لازم و ضروری می باشد. در پژوهش حاضر که از لحاظ طرح تحقیق، آینده نگر است، پس از انجام تجزیه و تحلیل های لازم روی مواضع مقامات و سیاستمداران اروپایی و آمریکایی و انجام تحلیل محتوا، در ۳ بخش کلی به ۹ عنوان سناریونگاری در رابطه با زمینه های همگرایی و واگرایی دو قدرت بزرگ تا سال ۲۰۳۰ پرداخته شده است. بخش های کلی سناریونگاری شده عبارتند از: تحولات آینده ساختار نظام بین الملل، تروریسم و سلاح های کشتار جمعی، خاورمیانه و روند صلح اعراب و اسرائیل. نتایج نشان داد که ابعاد همگراییه و واگرایانه در روابط اتحادیه اروپا با آمریکا بستگی به حوزه منافع آنها دارد. حوزه هایی که دارای منافع مشترک هستند شاهد همگرایی و حوزه هایی که منافی متعارض دارند، شاهد واگرایی خواهیم بود.

کلید واژه ها

اتحادیه اروپا، آمریکا، همگرایی و واگرایی، روابط آتلانتیکی و فرا آتلانتیکی.

* دانشجوی دکتری گروه روابط بین الملل دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

** استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)
parvizahdi@gmail.com

*** استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

مقدمه

در صحنه و گستره سیاست جهانی بازیگران متفاوتی حضور دارند که کشورها اصلی‌ترین آن‌ها می‌باشند. این بازیگران همیشه در حال عمل و عکس‌العمل، واکنش و برقراری ارتباط با یکدیگر هستند. عمل و عکس‌العمل بازیگران در قبال یکدیگر متفاوت می‌باشد. گاهی همگرا و مشترک و گاهی واگرا و متعارض می‌باشند. هرکدام از این بازیگران بر حسب میزان قدرت و توانایی بازی، تلاش می‌کنند تا عرصه سیاست بین‌المللی را در جهت اهداف، نیات و منافع خود تنظیم کرده و ضمن بیشترین تاثیرگذاری بر آن، کمترین تاثیرپذیری را از آن داشته باشند (حسینی، ۱۳۹۳: ۵۶). سال‌هاست که این سوال در ذهن پژوهشگران و تحلیل‌گران سیاست بین‌الملل وجود دارد که آیا اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در قبال مسائل بین‌المللی از یک خط مشی واحدی پیروی می‌کنند یا خیر؟ آیا بنیادهای رفتاری آن‌ها همسو و همگرا می‌باشد یا ناهمسو و واگرا؟ هر کدام از آن‌ها پاسخ‌های متفاوتی را ارائه کرده‌اند که حول محورهای زیر می‌باشد: عده‌ای از آن‌ها با یک دیدگاه فرهنگ محور اعتقاد دارند که ریشه‌های فرهنگی و تمدنی مشترک، ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا را به طرف ایجاد نظرات هم‌جهت و همگرا در قبال قضایای جهانی سودهی می‌نماید. از این دیدگاه ایالات متحده و اتحادیه اروپا هرچند دارای دیدگاه‌های گاهاً غیرهم‌جهت و ناهمسو هستند، هر دو در محور "غرب" قرار دارند که خود بیانگر مفهومی ارزشی- فرهنگی می‌باشد که مسیحیت شالوده بنیادی آن را تشکیل می‌دهد، لذا هرآنچه با ارزش‌های مسیحی تناقض داشته باشد، ایالات متحده و اتحادیه اروپا در برابر آن، دیدگاه‌های یکسان و همسویی اتخاذ خواهند کرد (عزیزی مهر، ۱۳۹۵: ۱۲۵).

گروه دوم بر اساس یک رویکرد سیاست محور بر این اعتقادند که این دو قدرت یعنی اتحادیه اروپا و آمریکا جوامعی مردمسالار محسوب می‌شوند که لیبرالیسم بنیان آن را تشکیل می‌دهد. در این دیدگاه، صلح لیبرالی میان کشورهای آزادی‌خواه و جنگ علیه رژیم‌های دیکتاتور و اقتدارگرا آشکارا یک ارزش و قابلیت به حساب می‌آید. لذا در این دیدگاه بنیادهای سیاسی- ارزشی سبب انسجام میان مواضع و رفتارهای اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا می‌شود و در نهایت، گروه سوم بر اساس رویکرد واقع‌گرایانه و قدرت محور، معتقدند که منافع ملی بنیان اصلی سیاست جهانی و قدرت نیز، ابزار اصلی در جهت دستیابی به اهداف محسوب می‌شود. بنابراین هر جامعه و کشوری فارغ از ماهیت سیاسی‌اش از طریق اعمال قدرت در جستجوی دستیابی به منافع ملی خود است. بنابراین اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا تنها در حوزه-

هایی دیدگاه‌های همسو و هم‌جهت دارند که منافع ملی آن‌ها ایجاب نماید. سوالی که مطرح می‌شود این است که زمینه‌ها و ابعاد همگرایی و واگرایی اتحادیه اروپا و آمریکا در خصوص مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی چیست و کدام یک از رهیافت‌ها جوابگوی این سوال می‌باشد؟ مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی را می‌توان در دو حوزه اقتصادی- فرهنگی و سیاسی- امنیتی تقسیم‌بندی نمود. همیشه اختلافات و تفاوت‌هایی در روابط فرا آتلانتیکی وجود داشته است. اما پس از جنگ سرد و کشمکش‌های مربوط به آن و بخصوص با وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تعداد و ماهیت این اختلافات در مقایسه با قبل افزایش چشمگیری داشته است. در اصل تغییرات پس از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ با در نظر گرفتن قدرت یافتن نئوکان‌های افراطی در ایالات متحده آمریکا، باعث گردیده است تا اتحادیه اروپا در جهت استحکام وضعیت خود در نظام جهانی و مبدل شدن به عنوان یک قدرت اصلی بین‌المللی برآید. کشورهای عضو اتحادیه اروپایی، در روزگار جدید سعی می‌کنند تا علاوه بر توان اقتصادی و مدنی، به عنوان قدرتی نظامی و سیاسی نیز در سطح جهانی نقشی موثر ایفا نمایند و به این منظور به تعریف مجدد روابط فرا آتلانتیکی و منطقه‌ای خود می‌پردازند (پیرزادی، ۱۳۹۷: ۸۸).

چنین تحولاتی باعث شده است که عده‌ای اظهار می‌کنند، جنبه‌های واگرایی بین این دو بازیگر، بخصوص پس از ۱۱ سپتامبر بیشتر شده و روابط فرا آتلانتیکی بسوی واگرایی سوق پیدا می‌کند و عده‌ای دیگر بیان می‌دارند که اصولاً اروپا و آمریکا به یکدیگر نیاز دارند و روابط آن‌ها به رغم مشکلات سیاسی اقتصادی پیش‌رو همواره استوارتر از آن است که آسیب ببیند و اصولاً منافع هر دو طرف درگرو حفظ روابط فرا آتلانتیکی است. بر این اساس پژوهش حاضر درصدد است که با توجه به تحولات و رخدادهای عمده منطقه‌ای و بین‌المللی زمینه‌ها و ابعاد همگرایی و واگرایی روابط اتحادیه اروپا و آمریکا را باز شناسد. جهت نیل به این هدف باید به این سوال اصلی پاسخ داد که:

سوال پژوهش: آیا اتحادیه اروپا به دنبال تقویت همگرایی منطقه‌ای می‌باشند یا اینکه در پی همگرایی آتلانتیکی هستند؟ و نیز اینکه آمریکا و اروپا تا چه میزان از رهیافت‌های متفاوتی در زمینه اقتصادی، سیاسی و امنیتی برخوردار هستند؟

فرضیه پژوهش: به دلیل نقش و قدرت برتر آمریکا در نظام بین‌الملل و اشتراک منافع در مسائل بین‌المللی سطح اختلاف نظرها در حد چانه‌زنی برای دستیابی بیشتر به منافع بوده که

اکثرا از سوی اتحادیه اروپا مطرح است، ولی سرانجام در موضوعات بین‌المللی وحدت استراتژی داشته و در اصل و تعریف مشکلات اختلافی ندارند.

۱. مصادیق روابط ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا در عرصه نظام بین‌الملل

مصادیق روابط ایالات متحده امریکا-اتحادیه اروپا در عرصه نظام بین‌الملل و در ابعاد اقتصادی، امنیتی، سیاسی و بین‌المللی می‌باشد. روابط فرا آتلانتیکی را می‌بایست در این راستا در چهارچوب همکاری، رقابت و ستیزش و براساس منافع ملی آن‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. بر این اساس همکاری‌های سیاسی- بین‌المللی در قالب منافع مشترک، روابط اقتصادی در قالب منافع اختلافزا و روابط امنیتی - نظامی در قالب منافع موازی دسته بنده شده‌اند.

۱.۱. همگرایی و واگرایی در روابط اقتصادی

روابط اقتصادی اروپا و امریکا همواره به عنوان موتور محرکه اقتصاد جهانی مطرح بوده است. بدین مفهوم که در این چهارچوب همه‌ی این کشورها را به عنوان پیشگامان جهان آزاد اقتصادی می‌شناختند و این مسئله یکی از پایه‌های عمده در روابط دو سوی آتلانتیک بوده که آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. مهمترین شاخصه‌هایی که می‌توانند ادعایی بر همسویی روابط اقتصادی اتحادیه اروپا و امریکا باشند عبارتند از:

- میزان سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و غیر مستقیم خارجی ایالات متحده و اتحادیه اروپا در بازارهای یکدیگر

در حال حاضر و بنابر آمار اداره کل تجاری کمیسیون اروپا، اتحادیه اروپا، بزرگترین سرمایه‌گذار در جهان محسوب می‌شود چرا که بیش از ۵۰ درصد از جریان سرمایه- گذاری مستقیم خارجی در جهان را برعهده دارد و امریکا از این لحاظ در مقام دوم بزرگترین سرمایه‌گذار جهانی با ۲۵ درصد از حجم سرمایه‌گذاری جهانی قرار می‌گیرد و از طرف دیگر ایالات متحده بزرگترین کشور پذیرای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، حدود ۴۰/۵ درصد از جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهانی و اتحادیه اروپا دومین دریافت کننده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهانی، حدود ۱۸ درصد، بوده است.

ار سوی دیگر این دو قدرت بزرگترین سرمایه‌گذاری‌های دو جانبه را در طول سالیان اخیر با یکدیگر داشته‌اند و به عنوان شرکای اقتصادی استراتژیک برای یکدیگر به شمار می‌آیند^۱.

• حجم صادرات و واردات کالا بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا

بررسی آمار و ارقام حجم واردات و صادرات دو قدرت اقتصادی اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا که هر ساله توسط کمیسیون اقتصادی اروپا منتشر می‌شود نشان می‌دهد که روابط اقتصادی و تجاری میان اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا بر یک مبنای تقریباً برابر قرار دارد. بنابراین به واسطه تغییرات مثبتی که برای حضور و بازیگری اتحادیه اروپا به عنوان یک رهبر اقتصادی در کنار امریکا به وجود آمده است، وابستگی متقابل اقتصادی فرآتلانتیک و مسئولیت مشترک برای اقتصاد جهانی، برای هر دو ابر قدرت اقتصادی، رشد فزاینده‌ای به دنبال داشته است. لذا اروپا و امریکا هر دو نیاز به طراحی استراتژی‌ها و مناسبات نهادی جدیدی برای مدیریت روابط اقتصادی متقابل و مسائل اقتصاد جهانی هم‌دیگر دارند.

در ادامه به شاخص‌ها و حوزه‌های واگرایی در روابط اقتصادی اتحادیه اروپا و امریکا پرداخته شده است. مهمترین شاخص‌های اختلافات اقتصادی بین ایالات متحده و اروپا عبارتند از:

• سیاست‌های حمایتی اتحادیه اروپا و امریکا در روابط بازرگانی فرآتلانتیکی

اتحادیه اروپا و ایالات متحده امریکا از سال‌ها قبل بر سر موضوع قوانین تجاری حمایت-گرا در عرصه روابط اقتصادی با هم‌دیگر اختلافاتی داشته‌اند. سیاست‌های حمایت‌گرایانه اتحادیه اروپا در زمینه محصولات کشاورزی همواره مورد انتقاد امریکا بوده است. امریکا نیز همواره به تلافی سیاست‌هایی را وضع نموده که مورد اختلاف اتحادیه است. تاریخ روابط تجارت خارجی ایالات متحده امریکا با اتحادیه اروپا از دهه ۱۹۷۰ به بعد به ویژه در طی دوران دهه‌های ۱۹۸۰-۱۹۹۰ و ۲۰۱۰-۲۰۲۰ مملو از نمونه‌هایی در زمینه به کارگیری سیاست-های افزایش تعرفه‌های گمرکی جهت حمایت از اقتصاد و تجارت ملی می‌باشد. اقدامات حمایت‌گرایانه از سوی ایالات متحده باعث نگرانی شدید اروپا شده و واکنش آن‌ها را در پی داشته است.

• یورو و ایالات متحده امریکا

¹ www.ec.europa.eu

اتحادیه پولی و اقتصادی اروپا در نتیجه همگرایی منافع متفاوت کشورهای اروپایی شکل گرفت که حوزه گسترده‌ای را حتی در ارتباط با اتحادیه گمرکی و سیاست مشترک کشاورزی در بر می‌گرفت و از سوی دیگر با نگرانی اروپای غربی نسبت به حفظ نرخ‌های مبادله ثالث تا محافظت جامعه اروپایی از ورود انگلیس و احتمال تبدیل شدن جامعه به یک منطقه تجارت آزاد و همچنین نیاز به یک سیاست مشترک پولی در قبال ایالات متحده امریکا بود. یورو با خود دورنمای یک نظام اقتصادی بین‌المللی دوقطبی جدید را همراه دارد که می‌تواند جایگزین هژمون پولی امریکا گردد. (فرزین نیا، ۱۳۷۷: ۱۴).

• اختلافات ساختاری و سیستمی در روابط اقتصادی اتحادیه اروپا و ایالات متحده

امریکا

وجود اختلافات سیستمی میان ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا در ارتباط با مدل غالب اقتصادی بازار، همراه با تفاوت‌های موجود در فرایند تصمیم‌گیری در امریکا و اتحادیه اروپا، موجب شکل‌گیری رهیافت‌های متفاوت آن‌ها در قبال مسائل ناشی از وابستگی متقابل اقتصادی می‌گردد (فلاحی، ۱۳۸۳: ۴۶). مدل اقتصاد بازار اجتماعی اروپا شامل سیاست‌های اجتماعی گسترده همچون مزایای بیکاری، سلامت بهداشت ملی و نظام‌های تأمین اجتماعی می‌شود که این امر باعث هزینه‌های عمومی بالاتر در برنامه‌های اجتماعی و مالیات بیشتر در تولید ناخالص داخلی می‌گردد.

۲.۱. همگرایی و واگرایی در روابط سیاسی - امنیتی (درون آتلانتیکی)

یکی از جنبه‌های روابط بین ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا روابط سیاسی - امنیتی درون آتلانتیک آن‌ها می‌باشد. یکی از مسائل عمده‌ای که اتحادیه اروپا به شدت درگیر آن است، نبود سیاست دفاعی و امنیتی واضح و فعالانه است که اساساً بدلیل منافع ملی مختلف و متفاوت اعضای بزرگ این اتحادیه (نظیر انگلیس، فرانسه و آلمان) می‌باشد. این فقدان سیاست دفاعی و امنیتی واضح و فعالانه سبب شده است که اتحادیه اروپا به عنوان یک بازیگر اصلی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌های جهانی، متناسب با قدرت سیاسی-اقتصادی به بازی گرفته نشود و در بسیاری از قضایای بین‌المللی منفعل و یا دارای اختلاف آرا باشد و در مسائل جهانی بازی سیاسی را به ایالات متحده واگذار نماید. ایالات متحده امریکا بیشتر از آنکه از ناتو در جهت تقابل احتمالی با اتحاد جماهیر شوروی و دفاع از اروپای غربی استفاده

کنند، از آن به عنوان ابزاری برای سلطه بر متحدان اروپایی خود بهره گرفته است (MacDonald, 2020: 89). مسائل امنیتی اروپا نیز بیشتر داخلی بودند؛ مسائلی همچون درگیری‌های نژادی کشورها، مسئله قاچاق مواد مخدر، تروریسم و مسائل زیست محیطی اساساً مشکلاتی مرتبط با خود کشورهای اروپایی بود و نیازی به کنترل آن‌ها توسط یک قدرت خارجی نبود. در حقیقت فروپاشی نظام دوقطبی و تغییر ماهیت مسائل امنیتی این زمینه و بستر را برای کشورهای اروپایی فراهم کرد که در اندیشه سیاست دفاعی و امنیتی مشترک باشند که دربرگیرنده ترتیبات نوین و قدرتمند امنیتی و سیاسی باشد.

❖ فرانسه، آلمان و انگلیس و سیاست‌های دفاعی - امنیتی اتحادیه اروپا

در این راستا سه نگرش و نظریه مختلف وجود دارد. الف: کشورهای اروپاگرایی بمانند کشور فرانسه به دنبال تشکیل یک ساختار مستقل نظامی و همگرایی و نزدیکی بیشتر در اتحادیه اروپا و کم کردن اهمیت ناتو در اروپا هستند. فرانسه تمایل به کاهش نقش سیاسی و حضور نظامی ایالات متحده آمریکا در اروپا و تقویت نقش خود دارد. از سوی دیگر فرانسه می‌خواهد به دلایل تاریخی با ایجاد و دفاع اروپایی و تقویت آن و وحدت با انگلیس، آلمان را محدود کند. این کشور خواهان تقویت ناتو در یک هویت دفاعی اروپایی معتدل است تا بتواند در مقابل نقش فعال فرانسه و آلمان مقاومت کرده و رهبری دفاع آینده اروپا را خود برعهده بگیرد. سوم: کشورهای بی‌طرف مثل آلمان که سعی می‌کند همه طرفها را راضی نگه دارد و یک سیاست معتدل و بی‌طرفی را در قبال انگلیس و فرانسه در پیش گرفته است تا موجب نگرانی و تحریک همسایگانش از جمله فرانسه نشود. کشور انگلستان بیشتر از فرانسه تمایل به افزودن قابلیت‌های سیاسی - نظامی بالقوه اتحادیه اروپا در قالب ناتو و در هماهنگی نزدیک با ایالات متحده آمریکا را دارد اما فرانسه بیشتر تمایل به تمایز قابلیت‌های نظامی اتحادیه اروپا از ناتو و ایالات متحده آمریکا دارد. بنابراین در دیدگاه‌ها و منافع کشورهای عمده عضو اتحادیه اروپا تفاوت‌هایی در خصوص سیاست‌های دفاعی و امنیتی اتحادیه اروپا به چشم می‌خورد (Larivé, 2019: 112).

❖ جایگاه ناتو در مناسبات سیاسی - امنیتی اروپا و ایالات متحده

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) یکی از سازمان‌های منطقه‌ای است که مولود دوران خاتمه جنگ جهانی دوم و سال‌های آغازین جنگ سرد می‌باشد. اساساً تشکیل ناتو را ناشی از جنگ سرد می‌دانند. این پیمان اساساً بر ضد شوروی و کشورهای اروپای شرقی

تنظیم شده بود. از آنجا که امریکا و شوروی خود را دو پیروز جنگ جهانی دوم دانسته و هریک سعی داشتند از منظر خود سکان هدایت تحولات سال‌های میانی قرن بیستم را در دست گیرند، این امر کاملاً طبیعی بود که هریک از آنها دست به تشکیل سازمان‌هایی در اردوگاه خود زده و از آن طریق طرف مقابل خود را به هم‌آورد طلبی دعوت کنند. شکل‌گیری ناتو درست در این راستا معنا یافت. به دنبال فروپاشی شوروی در اوایل دهه ۹۰ علت وجودی خود را از دست داد و با بحرانی به نام بحران هویت مواجه شد. در دوران جنگ سرد سه هدف وجودی برای ناتو در اروپا وجود داشت: (۱) بیرون نگه داشتن شوروی از اروپا، (۲) وارد شدن و مداخله امریکا در اروپا، (۳) دوتکه بودن و ضعیف ماندن آلمان در اروپا. با پایان جنگ سرد پیگیری اهداف اول و سوم دیگر معنایی نداشتند و فقط هدف دوم می‌توانست باقی بماند. بنابراین به نظر می‌رسد مهمترین عامل ادامه حیات ناتو و تقویت آن برای امریکا ادامه حضور در اروپا است.

۳.۱. همگرایی و واگرایی در روابط سیاسی - امنیتی بین‌المللی (فراآتلانتیکی)

در دوران ریاست جمهوری کلینتون روند جهتگیری‌ها و فعالیت خارجی ایالات متحده براساس استراتژی تأمین منافع بر محور همکاری بین‌المللی طراحی شده بود و به موجب آن در سیاست‌های جهانی با شریکان اروپایی خود به رایزنی و همکاری می‌پرداخت. بنابراین به رغم اختلافاتی که بین اتحادیه اروپا و امریکا در این دوره وجود داشت، ولی این اختلافات کمتر نمود عینی پیدا می‌کرد. اما در دوران جدید (دوره بوش به بعد) و با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نه تنها تعداد و ماهیت اختلافات میان ایالات متحده و اتحادیه اروپا افزایش چشمگیری پیدا کرده است بلکه حوادث ۱۱ سپتامبر زمینه‌ای را ایجاد کرده است که امریکا با تغییر در اولویت‌های سیاست خارجی خود، روند یکجانبه‌گرایی را در پیش بگیرد و ماهیت واقعی‌اش را در عرصه نظام بین‌الملل آشکار سازد (Pennisi, 2019: 185). اتحادیه اروپا در فضای استراتژیک نوین با بهره‌مندی از ویژگی‌های متفاوت از گذشته به پیشبرد دیدگاهی اروپایی در سیاست بین‌المللی و ایفای وظیفه‌ای هم‌راستا با جایگاه خود در جامعه بین‌الملل و پیگیری سیاست برابرجویی (موازنه قوا) با امریکا می‌اندیشد که ضرورتاً به همگرایی و هماهنگی با امریکا منتهی نمی‌شود. مهمترین شاخص‌ها و حیطة‌های همگرایی و واگرایی

اتحادیه اروپا- آمریکا در حوزه روابط سیاسی- امنیتی بین‌المللی در حوزه فرآتلانتیکی و میزان این همگرایی و واگرایی عبارتند از:

❖ استراتژی کلان سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوره پس از حملات ۱۱

سپتامبر

پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکا در صدد حفظ برتری نظامی خود و چالش-ناپذیر نمودن قدرت خویش برآمد. در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ نیز چنین آمده است: دوره تثبیت نقش قدرت نظامی ایالات متحده آمریکا تمام شده و باید خود را برای چالش‌های بزرگتر مهیا سازیم. بنابراین سیاست خارجی آمریکا بر تفوق بر قدرت‌های بزرگ رقیب در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای، متمرکز شده است (Liu et al, 2019: 60). تمایل ایالات متحده آمریکا در تهاجم به کشور عراق را می‌توان حرکتی در راستای ایجاد ساختار مناسب و مطلوب توزیع قدرت بین‌الملل برشمرد. در واقع سه اصل اساسی زیر سیاست خارجی آمریکا را در دوره پس از حملات ۱۱ سپتامبر تشکیل می‌دهند که عبارتند از:

۱. استفاده آمریکا از توان و نیروهای نظامی خود در سیاست بین‌الملل

۲. تعریف «دفاع» از سوی ایالات متحده آمریکا

۳. منع تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی و جلوگیری از دستیابی تروریست‌ها به آن‌ها

سه عامل تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و کشورهای سرکش به همراه فناوری و رادیکالیسم بهانه‌ای در دست آمریکا است تا سیاست‌های یکجانبه خود را با تأکید بر قدرت نظامی‌اش بر ساختار نظام بین‌الملل تحمیل کند. رفتار آمریکا نشان‌دهنده این واقعیت است که این کشور در چهارچوب نظریه ثبات هم‌مونیک عمل کرده که براساس آن امنیت ایالات متحده در اولویت قرار دارد. ایالات متحده با دخالت خود در کشورهای ضعیف، باعث به خطر انداختن و نادیده گرفتن قدرت‌های بزرگ در آن مناطق می‌شود. از جمله این قدرت‌های بزرگ اتحادیه اروپا می‌باشد. ایالات متحده و اتحادیه اروپا در برخورد با مسائلی عمده جهانی از قبیل تروریسم، کشورهای یاغی و تسلیحات کشتار جمعی رفتارهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند که این ناشی از منافع گوناگون آنها بوده و موجب شکاف روابط فرآتلانتیکی شده، در واقع اتخاذ رویکرد هم‌مونیک از سوی آمریکا باعث یکجانبه‌گرایی ایالات متحده در عرصه سیاست بین‌الملل شده است.

۲. استنتاجات موضوعی و نظری

در این بخش پس از انجام تجزیه و تحلیل های لازم روی مواضع مقامات و سیاستمداران اروپایی و امریکایی و انجام تحلیل محتوا در ۳ بخش کلی به ۹ عنوان سناریونگاری در رابطه با زمینه های همگرایی و واگرایی دو قدرت بزرگ یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا تا سال ۲۰۳۰ پرداخته شده است. بخش های کلی سناریونگاری شده عبارتند از: تحولات آینده ساختار نظام بین الملل (سه سناریو)، تروریسم و سلاح های کشتار جمعی (سه سناریو)، خاورمیانه و روند صلح اعراب و اسرائیل (سه سناریو).

۱.۲. تحولات آینده ساختار نظام بین الملل

سناریوی اول: شکل گیری جهان چندقطبی با محوریت هژمونی آمریکا؛ موازنه سازی و واگرایی اتحادیه اروپا در مقابل آمریکا

سناریوی دوم: ابقای هژمونی آمریکا به شکل فعلی و تبعیت و همگرایی اتحادیه اروپا

سناریوی سوم: شکل گیری فرآیندهای جهانی شدن امنیت و از بین رفتن قطبیت (شکل - گیری رژیم های امنیتی و اقتصادی)

بر اساس روندهای ۲۰۳۰، اتحادیه اروپا پیشرفت آهسته ای برای دستیابی به دیدگاه رهبران و نخبگان کنونی خواهد داشت. یعنی یک بازیگر جهانی به هم پیوسته منسجم و با نفوذ که قادر است به طور مستقل طیف کاملی از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی را در حمایت از منافع کشورهای اروپایی و غرب و آرمان های جهانی به کاربندد. با این همه ناکامی مداوم برای قانع کردن افکار عمومی مشکوک به منافع عمیقتر، همگرایی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برای رویارویی با مشکلات جمعیت در حال کاهش و سالخورده با اعمال اصلاحات سنگین می-تواند دربرگیرنده شکل گیری منازعه داخلی و تضعیف رویکردهای رقابت پذیری اتحادیه اروپایی و در نتیجه تضعیف نفوذ اقتصادی آن در سطح جهانی شود. کاهش جمعیت سن در حال کار، آزمایشی سخت برای مدل رفاه اجتماعی اروپایی خواهد بود که سنگ بنای انسجام سیاسی اروپای غربی از زمان جنگ جهانی دوم به حساب می آید. محتمل است که ضرورت نیاز به بازسازی برنامه های مزایای اجتماعی از سوی اروپا باعث کاهش هزینه های دفاعی آن خواهد شد. با توجه به تهدیدهای مختلف در اروپا به نظر نمی رسد تا سال ۲۰۳۰ شاهد شکل گیری یک اروپایی با ماهیت قدرت نظامی بزرگ باشیم. منافع ملی قدرت های بزرگتر نظیر ایالات

متحدہ آمریکا برای پیچیده کردن سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا ادامه خواهد داشت و حمایت اروپا از ناتو می‌تواند کم‌رنگ‌تر شود. به نظر می‌رسد اتحادیه اروپا تا سال ۲۰۳۰ به دلایلی که ذکر شده است و با توجه به ناتوانی‌ها و ضعف‌های ساختاری و داخلی موجود در این اتحادیه، ضمن حفظ وابستگی (سیاسی، اقتصادی و نظامی) به ایالات متحده آمریکا به تبعیت از این ابرقدرت به عنوان یک هژمون منطقه‌ای و جهانی خواهد پرداخت و ضمن ایجاد همگرایی در رابطه با مسائل مهم نظام بین‌الملل به ابقای هژمونی آمریکا سعی در موازنه مثبت به نفع این ابرقدرت خواهد داشت.

۲.۲. تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی

سناریوی اول: شکل‌گیری اجماع جهانی در رابطه با مبارزه با تروریسم در ابعاد گوناگون و همسویی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در جهت مبارزه با تروریسم

سناریوی دوم: شکل‌گیری اجماعی دو سویه توسط اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در جهت جنگ با تروریسم و همگرایی این دو قدرت در این راستا

سناریو سوم: واگرایی و ناهم‌سویی اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در روند مبارزه و جنگ با تروریسم بدلیل اختلاف نظر در رابطه با ذات تروریسم

روابط اروپا و آمریکا پس از جنگ سرد حاصل دو دیدگاه مختلف از نظام بین‌الملل بوده که یکجانبه‌گرایی در افزایش تنش بین این دو دیدگاه مهم بوده است. تا قبل از جنگ سرد سیاست خارجی اتحادیه اروپا همسو با ایالات متحده آمریکا بوده و این ابرقدرت توانسته بود به آسانی و بدون مخالفت جدی منافع خود را تامین کند. پس از پایان جنگ سرد اتحادیه اروپا در مسیری متفاوت قدم گذاشته که چندان با منافع ایالات متحده آمریکا همسویی ندارد. تاثیر آمریکا در سیاست‌های اتحادیه اروپا بسیار ضعیف و شکننده شده است و در مواقعی به رقیب جدی با آمریکا تبدیل شده است.

نبود همسویی علل مختلفی دارد که می‌توان به نبود پیوندهای الزام‌آور جنگ سرد، افزایش توجه آمریکا به مناطق دیگر، برداشت‌های متفاوت نخبگان جدید از منافع ملی و کاهش نسبی اهمیت سنتی اروپا در سیاست خارجی آمریکا و موارد دیگر اشاره کرد. نمونه بارز آن را در جنگ عراق مشاهده کرده‌ایم که اروپا از نظر مقام‌های آمریکایی در برخورد با این مسئله به دو

قطب اروپای قدیم به رهبری فرانسه و آلمان و اروپای جدید تقسیم‌بندی شدند. آمریکا تلاش می‌کرد تا از واگرایی متحدهای قدیمی جلوگیری کند و از طرف دیگر واشنگتن که ناظر احتمال برقراری روابط استراتژیک بین اروپای قدیم با قدرت‌های غیر غربی چون روسیه و چین بود بار دیگر تلاش کرد تا این شکاف را پر کند. از سوی دیگر با به بحران رسیدن ایده تغییر جهان به سبک آمریکایی و انزوای آمریکا و به بن بست رسیدن آمریکا در عراق که آثار بدی بر سیاست خارجی آمریکا بر جای نهاد، این کشور به لزوم شناسایی حدود قدرت خود و پذیرش حداقلی از سیاست مستقل اروپایی و ناتو تن در داد. این عامل باعث شد تا همکاری مجدد بین نومحافظه کاران با اروپای قدیم استوارتر شود. با این وجود آمریکا درصدد است تا توجه اروپا را به همکاری‌هایی فرا آتالنتیکی جلب کند تا بتواند در مناطق مختلف جهان حضور داشته و رهبری آن را در دست داشته باشد. هدف آمریکا محدود شدن توسط ناتو نیست بلکه همکاری با ناتو برای تامین افزایش بودجه نظامی و مشارکت در تامین شکست یا نبود موفقیت است. اروپایی‌ها در مدیریت بحران‌های بین‌المللی و حتی اروپایی و شکنندگی نظم سیاسی جهان به ادامه روابط سنتی و همزیستی با قدرت یکجانبه‌گرا آمریکا دست کم نه در بلند مدت بلکه در کوتاه مدت ناگزیر شده‌اند. بطور کلی اروپا پس از جنگ جهانی دوم قانون بر پایه مصالحه و گفتگو را در مقابل شیوه قدرت محور و تحکم‌گرایی آمریکا برگزیده است. این مورد در برخورد با تروریسم قابل مشاهده است.

آمریکا تروریسم را شبکه‌ای چند هزار نفری از افراد شرور می‌داند که از ارزش‌های غربی نفرت دارند و راه حل مقابله با آنرا نیز اقدامات نظامی می‌داند. در مقابل اروپایی‌ها ادعا دارند که سال‌ها در سایه تهدید حملات تروریستی زندگی کرده و آن یک مشکل سیاسی جهانی است و ریشه آن در مسائل حل نشده به ویژه در منطقه خاورمیانه موجود است. اروپایی‌ها بدون اینکه بخواهند ضرورت اقدام نظامی را انکار کنند، اولویت را به استراتژی‌های غیر نظامی می‌دهند، اما آمریکا این سیاست را ناشی از بی‌مسئولیتی می‌داند. اتحادیه اروپا معتقد است تروریسم مفهومی جدید و سیال یافته است و در کنار تروریسم باید به تسلیحات هسته‌ای و جرائم سازمان یافته نیز توجه نمود و بسیاری از این تهدیدها را فقط نظامی نمی‌دانند.

آنها می‌گویند تروریسم گستره جهانی داشته و با تدریج‌های خشونت‌آمیز مذهبی نیز مربوط است. علت آن نیز بحران‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... می‌باشد. در این زمینه مواضع و عملکرد و تعریفی که آمریکا از تروریسم می‌دهد تفاوت‌هایی دارد. بر اساس تعریف

وزارت امور خارجه آمریکا، تروریسم خشونت‌آمیزی عمدی با انگیزه سیاسی است که بر ضد اهداف غیر نظامی از سوی گروه‌های مختلف انجام می‌شود. تروریسم را یک فلسفه یا جنبش سیاسی نمی‌دانند، بلکه آن را پدیده‌ای خشونت‌آمیز که هدف نهایی آن تاثیرگذاری بر رفتار سیاسی است، می‌دانند. بر همین اساس شیوه برخورد آن‌ها با پدیده تروریسم با شیوه برخورد اتحادیه اروپا تا حدود زیادی متفاوت است و شامل اقدام‌های عملی و نظامی می‌شود. از آن جمله می‌توان به شکست چنین سازمان‌هایی حتی در سطح جهانی از راه حمله به پناهگاه‌ها، رهبری و استفاده از تمام ابزارهای دیپلماتیک، نظامی، حقوقی، اطلاعاتی نام برد. موضوع تروریسم پس از حملات ۱۱ سپتامبر به مهمترین موضوع همکاری بین آمریکا و اتحادیه اروپا با وجود اختلاف نظرها در این مورد تبدیل شده است. در این زمینه قراردادهای مختلفی بین آمریکا و اروپا به انجام رسیده است. بحث آمریکایی‌ها در مورد تروریسم بیشتر ناظر بر گروه‌های اسلامی است. آمریکا بیشتر از واژه "جنگ با تروریسم" استفاده می‌کند، اما اروپایی‌ها از عبارت "مبارزه با تروریسم". از نظر آمریکایی‌ها، اروپا پدیده تروریسم را جدی نمی‌گیرد در حالیکه اروپایی‌ها با آن مخالفند. اما علی‌رغم تمام این اختلافات بنیادین در برداشت از تروریسم، در سال‌های اخیر این دو قدرت روند همگراییانه‌تری در برخورد با پدیده تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی داشته‌اند. با ظهور پدیده تروریسم افراط‌گرایی اسلامی با نام دولت اسلامی عراق و شام (داعش) در منطقه خاورمیانه، این همکاری‌های همگراییانه به اوج خود رسیده است. عوامل مختلفی باعث افزایش همکاری‌های دو طرف شده‌اند. درک مشترک از تهدید، منافع مشترک در مقابله با این تهدیدها و ماهیت تهدیدهای پیش‌رو، دو طرف را متقاعد کرده است که برای مبارزه بهتر با این تهدیدها به یکدیگر نیاز دارند و نمی‌توانند به تنهایی به مقابله با آن‌ها بپردازند. مهمترین بستر برای افزایش همکاری ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در مقابله با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی (به‌خصوص پس از شکل‌گیری داعش و حملات پی‌در پی این گروه تروریستی در خاک اروپا و در حوزه منافع ایالات متحده آمریکا)، یک حس مشترک در دو طرف آتلانتیک درباره تهدید ناشی از عوامل فوق‌الذکر می‌باشد. این ادراک مشترک که هم در بین مردم و هم در دولت‌های دوطرف قابل مشاهده است، زمینه مناسبی را برای افزایش همکاری‌ها (همگرایی بیشتر) فراهم نموده است و نکته مهم‌تر این که در طول یک دهه اخیر (از زمان ظهور گروه تروریستی داعش) ادراکات دوطرف از تهدید تروریسم، به طور فزاینده‌ای به هم نزدیک‌تر شده است. البته نباید از این نکته نیز غافل شد که روی کار آمدن سیاست مدارانی همچون باراک

اوپاما و سارکوزی در ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا نیز در افزایش این روند همگرایی بی-تاثیر نبوده است(هرچند که رئیس جمهور شدن دونالد ترامپ تا حدودی سبب گسستگی افکار طرفین در مبارزه با تروریسم شده است). ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا با بزرگنمایی تهدید ناشی از تروریسم و گسترش سلاح های کشتارجمعی، اذعان می کنند که این تهدیدها منافع آنان را با چالش اساسی مواجه خواهد کرد. بنابراین دو طرف سعی خواهند نمود که به بهانه مبارزه با این تهدیدات اقدامات گسترده ای در سطح بین المللی برای مهار بازیگرانی که به دنبال تغییر وضع موجود می باشند، انجام دهند. در طول یک دهه گذشته(با ظهور داعش و ایجاد بحران در خاورمیانه و انقلاب های عربی و ناآرامی ها و کشتارهای گسترده توسط تروریست های دولت اسلامی عراق و شام(داعش))، غرب تلاش کرده است تا با معرفی بنیادگرایی اسلامی به عنوان مهم ترین چالش امنیتی خود و پیوند دادن آن با تروریسم و سلاح های کشتارجمعی، از یک طرف پتانسیل اسلام سیاسی برای حضور در عرصه بین المللی را تعدیل کند. از سوی دیگر مهمترین کشورهای اسلامی(نظیر ایران) را که تهدیدی برای نظم موجود و منافع غرب هستند، سعی در مهار نمایند. آنچه قابل پیش بینی است این مورد خواهد بود که تروریسم و سلاح های کشتارجمعی ممکن است که آمریکا و اتحادیه اروپا را مجبور کند که در راستای دفاع از خودشان در برابر این تهدیدات، با یکدیگر همکاری بیشتری(همسویی بیشتری) نمایند اما ماهیت و شدت این تهدیدات به گونه ای نیست که بتواند اتحاد استراتژیک غرب را در دوره جنگ سرد و در مقابل اتحاد جماهیر شوری احیا کند.

۳.۲. خاورمیانه و روند صلح اعراب و اسرائیل

سناریوی اول: اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا با رویکردی کاملاً همگرایانه نسبت به روند صلح عربی-عبری، تا سال ۲۰۳۰ همسو حرکت خواهند کرد.

سناریوی دوم: اتحادیه اروپا موافق روند صلح خاورمیانه بوده اما نسبت به مواضع ایالات متحده آمریکا انتقاداتی داشته و سعی در جهت گیری های مستقل در این رابطه خواهد داشت.

سناریوی سوم: اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا با رویکردی ناهمسو نسبت به روند صلح عربی-عبری، تا سال ۲۰۳۰ حرکت خواهند کرد، هرچند هردو بر گفتگوها و ارائه طرح-هایی جهت تسریع در روند انجام این صلح تاکید خواهند داشت.

در خاورمیانه رهیافت دو قدرت (ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا) تفاوت‌هایی با هم دارد. سیاست خارجی اتحادیه اروپا در خاورمیانه در دوران جنگ سرد همواره قدرت نرم بوده است. ایالات متحده آمریکا همواره برای تاثیرگذاری بر اتحادیه اروپا در مسائل خاورمیانه و شکنندگی یکپارچگی آن‌ها از کشورهای تازه وارد در داخل این اتحادیه استفاده برده و سعی کرده که آن‌ها را موافق با سیاست‌های خود کند. تداخل بیشتر منافع ملی دولت‌های عضو و اختلاف در آرای اتحادیه اروپایی، انگلیس و آلمان و فرانسه در بحران‌های خاورمیانه در برخی موارد سرانجام به سود آمریکا بوده است. از جمله موارد بکارگیری قدرت نرم توسط اتحادیه اروپا، تلاش برای تثبیت روند صلح خاورمیانه، روند بارسلون، سیاست همسایگی اروپا بوده است. اهداف اتحادیه اروپا و از جمله کشورهای قدرتمند آن در منطقه خاورمیانه شامل کسب بازارهای جدید در منطقه و کسب منابع مطمئن انرژی، ایجاد صلح و ثبات به منظور افزایش مبادلات تجاری و مبارزه با تروریسم و جلوگیری از مهاجرین و آوارگان بوده است.

پیوندهای گسترده اقتصادی اروپا با منطقه خاورمیانه به عنوان یک دلیل اساسی واگرایی میان رهیافت‌های اتحادیه اروپا- ایالات متحده آمریکا توجهات زیادی را به خود جلب کرده است. اتحادیه اروپا، بزرگترین و اصلی‌ترین شریک تجاری منطقه خاورمیانه است. گرچه تغییر در قیمت نفت، اتحادیه اروپا و آمریکا را تحت تاثیر قرار خواهد داد. پایان جنگ سرد حوادث غیرمنتظره‌ای از جمله بحران‌های منطقه‌ای در بالکان و حوادث ۱۱ سپتامبر را به همراه داشت. آن نقطه عطفی در روابط و سیاست‌های امنیتی غرب (اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا) در برابر نظام بین‌الملل و فرایند موجود در آن بویژه منطقه خاورمیانه بوده است. اقدامات متعددی که در منطقه خاورمیانه انجام شده است، آنهم به بهانه مبارزه با تروریسم باعث شد تا مفهومی جدید و البته نوین امنیتی تحت عنوان "خاورمیانه بزرگ" بوجود آید. خاورمیانه بزرگ، رقابت جدیدی میان آمریکا و روسیه با اروپایی است که از میزان نقش آفرینی خود در بسیاری از مسائل اطمینان ندارد. در ارتباط با خاورمیانه، سیاست‌های اروپایی شامل دو رهیافت "جهان گرایی" و "منطقه گرایی" می‌شود. جهان‌گرایان حساس به جایگاه کشورهای خود و همچنین علاقه‌مند به سیاست خارجی هستند. در حالیکه منطقه‌گراها به روابط دوجانبه بیشتر علاقه‌مندند. جهان‌گرایان رویکردی بین‌المللی داشته و آگاه از نفوذ محدود خود در منطقه خاورمیانه هستند. علل مختلفی وجود دارد که اروپایی‌ها نسبت به اینکه منطقه خاورمیانه را به طور کامل به آمریکا واگذار کنند، بی‌میل بوده‌اند. از آن جمله می‌توان به منافع اقتصادی

اتحادیه اروپا در منطقه، نیاز اساسی به نفت و گاز منطقه و نگرانی درباره افکار عمومی اشاره کرد.

اتحادیه اروپا به ثبات در منطقه خاورمیانه بسیار اهمیت می‌دهد و در همین راستا اولویت اروپا در خاورمیانه به سوی روند صلح فلسطین - اسرائیل است. در حالیکه اولویت ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه وجود سلاح‌های کشتار جمعی و مشکل شبکه تروریسم است. اروپا و آمریکا در نشست‌های مختلفی موضع خود را در برابر خاورمیانه و مسائل آن به هم نزدیکتر ساخته‌اند. از آن جمله می‌توان به نشست سران اروپا و آمریکا در ژوئن ۲۰۰۴ اشاره کرد. در این نشست دو طرف به حمایت از دولت‌ها و ملل خاورمیانه با هدف تقویت مردم سالاری و پیشرفت سیاسی و اقتصادی متعهد شدند. همچنین بر تعهد حل و فصل منصفانه منازعه اعراب و اسرائیل و ایجاد یک فلسطین مستقل، مردم سالار و بادوام تاکید کردند. در سال بعد یعنی در ۹ می ۲۰۰۵، بر اهمیت عقب نشینی کامل و صلح‌آمیز اسرائیل از غزه و بخش‌هایی از شمال کرانه باختری به موازات نقشه راه و حمایت از برگزاری انتخابات آزاد تاکید شد، که با کارشکنی‌های اسرائیل در حد یک شعار باقی ماند و نه تنها پیشرفتی حاصل نشد بلکه نتیجه آن چندین جنگ علیه فلسطینی‌ها بود. در مجموع پس از اجرای پیمان آمستردام ۱۹۹۷، دولت‌های عضو اتحادیه اروپا تلاش کردند با انتخاب مواضع مشترک در برابر رخدادهای مهم منطقه‌ای و بین‌المللی و در جهت کسب هویت سیاسی و امنیتی مستقل از آمریکا اقدام کنند. همچنین از این راه اتحادیه اروپا را به عنوان یکی از مهمترین بازیگران تاثیرگذار در عرصه بین‌المللی مطرح کنند. اتحادیه اروپا خواستار ایفای نقشی با انسجام و عینی در رخدادهای بین‌المللی و منطقه‌ای، به ویژه موضوع بحران خاورمیانه شده است. با وجود این تلاش‌ها یکی از موانع تاثیرگذاری اتحادیه اروپا نزاع‌ها و اختلافات داخلی است که در خود اتحادیه اروپا وجود دارد. همچنین اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در مورد امنیت اسرائیل دیدگاه مشترکی ندارند. بنابراین یکی دیگر از موانع مهم تاثیرگذاری اتحادیه اروپا، ایالات متحده آمریکا است که دارای پیوندهای استراتژیک عمیق با رژیم صهیونیستی است و در همه حال از منافع رژیم صهیونیستی دفاع می‌کند. پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، بمنظور تسریع در روند صلح عربی-عبری، طرحی موسوم به "معامله قرن" که به گفته طراحان آن کاملترین و برد-بردترین طرح در این رابطه برای طرفین مناقشه هست ارائه گردیده است که با مخالفت صریح اتحادیه اروپا مواجه شده است. از نظر اتحادیه اروپا توافقنامه صلح خاورمیانه دونالد

ترامپ، بسیاری از پارامترهای مورد توافق بین‌المللی از جمله مرزهای ۱۹۶۷ را به چالش کشانده است. مرز ۱۹۶۷ که مورد توافق طرفین است و رژیم صهیونیستی و فلسطین را به عنوان دو دولت مستقل می‌شناسد و دو طرف می‌توانند در صلح و امنیت در کنار یکدیگر زندگی کنند. این اتحادیه همچنین با تمسخر از تلاش‌های ایالات متحده آمریکا، از معامله قرن به عنوان "به اصطلاح برنامه صلح" یاد کرده است. لذا با توجه به طرح‌های یکجانبه‌ای که توسط ایالات متحده آمریکا در روند صلح خاورمیانه ارائه می‌گردد، می‌توان انتظار داشت که رویکرد اتحادیه اروپا در رابطه با این مسئله مهم، رویکردی واگرایانه و ناهمسو با ایالات متحده آمریکا باشد.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد اتحادیه اروپا در برابر ایالات متحده آمریکا از استراتژی دوگانه‌ای استفاده می‌کند. از یک سو حمایت از نقش رهبری ایالات متحده آمریکا است و در عین حال با گرایش‌های یک‌جانبه آن که با ارزشها و منافع اروپا در تضاد است مقاومت می‌کند. در این راستا سه گزینه از سوی اتحادیه اروپا در رویارویی با مسائل مختلف در روابط آن با ایالات متحده آمریکا مطرح است. اولی می‌تواند نزدیکی به ایالات متحده آمریکا باشد. این در شرایطی که سیاست‌های ایالات متحده آمریکا با منافع اروپا همسویی داشته و فرصت‌هایی جهت تاثیرگذاری بر سیاست‌های آمریکا فراهم کند. نمونه این رهیافت، مشارکت اتحادیه اروپا و سه عضو اصلی آن یعنی فرانسه، آلمان و انگلستان در مذاکرات هسته‌ای ۱+۵ با ایران که منتهی به توافقنامه برجام شد، است. رهیافت دوم، ایجاد موازنه نرم با ایالات متحده آمریکا است که بیشتر می‌تواند در روابط اقتصادی بین دو قدرت استفاده شود. در چارچوب این شیوه اروپا می‌تواند با استفاده از نهادهای بین‌المللی یا ندادن مشروعیت بین‌المللی به سیاست‌های ایالات متحده آمریکا یا تحت تاثیر قرار دادن افکار عمومی آمریکا جهت محدود کردن قدرت از سوی ایالات متحده آمریکا یا حداقل تاثیرگذاری بر آن استفاده کند. رهیافت سوم، همکاری مشروط با آمریکا است. این گزینه بدین معنی است که شرایطی را جهت حمایت از ایالات متحده آمریکا در مسائل بین‌المللی و در جهت اصلاح سیاست‌های این کشور اجرا کرد. در چشم‌انداز روابط اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا نوعی چندجانبه‌گرایی چندپاره و تکثیر چهارچوب‌های نهادی تعامل و گفتگو در حال ظهور است. بدین معنا که در برخی از زمینه‌ها آمریکا از نظرات حداقلی همتای

اروپایی خود استفاده کرده و در برخی مسائل دیگر به دلیل حجم مشکلات، آن‌ها را به اروپا واگذار می‌کند و از دور به مدیریت بحران می‌پردازد. همچنین سعی می‌کند گفتگوها را در گروه‌های کوچک غیر رسمی و در چهارچوب توافق مهمترین قدرت‌ها و سازمانها عملی کند، به مانند ۵+۱ درباره پرونده هسته‌ای ایران که منجر به توافقنامه برجام گردید. این نکته را باید اذعان کرد که نوعی وابستگی متقابل از بعد جنگ جهانی دوم بین این دو قدرت ایجاد شده است. هر چند میزان نیازمندی آن‌ها نسبت به یکدیگر در شرایط یکسانی قرار ندارد. تاثیرپذیری ایالات متحده آمریکا به علت قدرت اقتصادی بیشتر و نفوذ سیاسی و فرهنگی افزونتر، کمتر از نیاز اروپایی‌ها می‌باشد. به دلایلی هر دو قدرت نیازمند به یکدیگر بوده و آن مانع از برخورد جدی آن دو خواهد شد. امروزه اروپای قوی، بیشتر از لحاظ اقتصادی برای ایالات متحده آمریکا مطرح است.

اروپا با آنکه ادعای قدرتمند بودن دارد اما از لحاظ نظامی بسیار ضعیف بوده و حد و اندازه‌هایی بسیار پایین‌تر از ادعاهای خود می‌باشد. به همین علت نمی‌تواند سیاست مستقلی نسبت به ایالات متحده آمریکا در پیش گیرد. اتحادیه اروپا در شرایط حاضر و با قدرت فعلی همچنان تمایل دارد تا اهداف اروپایی را در چهارچوب همکاری فرآتلانتیکی پیگیری کرده و با همسویی با واشنگتن در عرصه بین‌المللی گام بردارد. در مورد دورنمای روابط این دو قدرت می‌توان گفت که اشتراکات فرآتلانتیکی آن‌ها مانع تبدیل اختلاف‌ها و رقابت‌ها به بحران‌های حاد و ستیزه‌جویی‌های آشکار خواهد شد. چرا که سیاست و تجارت این دو قدرت در موارد متعددی بهم گره خورده است. اروپا همواره مهمترین شریک تجاری، اقتصادی و ... آمریکا بوده و وابستگی متقابل اقتصادی آن‌ها نیز در حال افزایش یافتن است. با توجه به محیط سیاسی و اقتصادی اتحادیه اروپا و بین‌الملل، همکاری و رقابت همچنان در روابط دو بازیگر برقرار خواهد بود. همکاری، بیشتر در مسائل سیاسی است که منافع دو طرف را تامین کند (مانند توافقنامه برجام) و رقابت بیشتر در حوزه اقتصادی رخ خواهد داد (مانند جنگ تجاری با چین). برخی از اندیشمندان اروپایی در زمینه آینده روابط آمریکا و اروپا نظرات مختلفی بیان کرده‌اند. ایشان معتقدند که برداشت اروپایی‌ها نسبت به آمریکایی‌ها خوش بینانه نیست و معتقد هستند که اروپایی‌ها به شکل روز افزونی برداشتی خصمانه از آمریکا پیدا خواهند کرد. این اندیشمندان در مورد آینده اروپای متحد خوش بین هستند، ولی مشکلات بازرگانی را مانعی عمده بر سر راه همکاری‌های اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا می‌دانند.

بنابراین می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که اصل اختلافات ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در موضوعات بین‌المللی پذیرفته شده است، اما این اختلاف مواضع در شرایط زمانی مختلف، حداقل یا حداکثر می‌شود. به عبارت دیگر، آمریکا به دلیل امکانات و ابزارهای برتر سعی خواهد نمود در مسائل مختلف اروپا را با خود همسو کند و اگر این کار امکان‌پذیر نباشد به ناچار به چند جانبه‌گرایی روی خواهد آورد. بنابراین این اختلافات در تاکتیک می‌باشد نه در استراتژی. در نتیجه در عرصه دیپلماسی تکیه بیش از اندازه به اروپا یا خوشبینی به ایالات متحده آمریکا بویژه در مسئله هسته‌ای (خروج یکجانبه آمریکا از برجام و دلخوش کردن به تعهدات اتحادیه اروپا) بدون در نظر گرفتن عمق روابط این دو قدرت می‌تواند ایران را در دستیابی به منافع خود دچار شکست کند. همچنان که به نظر می‌رسد یکی از اصلی‌ترین علل عدم انتفاع ایران از توافقنامه برجام پس از خروج یکجانبه ایالات متحده آمریکا از این توافق، تکیه بیش از اندازه به اروپا و نادیده گرفتن نقش کلیدی ایالات متحده آمریکا بوده است.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- پیرزادی، فوزی (۱۳۹۷). «آینده‌پژوهی روابط ایران با قدرت‌های بزرگ امریکا، اتحادیه اروپا، چین و روسیه»، فصلنامه سیاست کاربردی، (۱)۱، صص ۶۹-۱۱۲.
- حسینی، کیوان (۱۳۹۳). «توازن طلبی نرم اروپایی با امریکا»، فصلنامه روابط خارجی، (۵)۲، صص ۴۱-۸۱.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۳). مناسبات امریکا و اروپا: هم سویی یا ناهم سویی، جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ستاری، محمد رضا (۱۳۹۵). «بررسی میزان اشتراک و افتراق میان سیاست خارجی آمریکا و اتحادیه اروپا در قبال خاورمیانه (۲۰۰۱-۲۰۱۴)»، پایان نامه کارشناسی ارشد: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).
- شریعتی، شهروز (۱۳۹۶). «نقش مولفه‌های انسدادی ساختاری در روند همگرایی منطقه‌ای ایران و عراق»، فصلنامه دولت پژوهی، (۱۱)۳، صص ۵۶-۸۵.
- زنگنه، حمید (۱۳۸۹). اتحادیه اروپا از معاهده نیس تا معاهده لیسبون، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- عباس نژاد، حمید (۲۰۱۴). سیاست خارجی آمریکا: الگو و روند، چاپ اول، اصفهان: انتشارات مجد دانش.
- عزیزی مهر، فردین (۱۳۹۶). «بررسی روابط فرا آتلانتیک در گستره ی نظم جهانی پس از جنگ سرد»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، (۲)۷، صص ۱۰۱-۱۳۶.
- فرزین نیا، زیبا (۱۳۷۷). «چالشی جدید در اقتصاد جهانی»، فصلنامه سیاست خارجی، (۴)۱۲، صص ۱۰۲-۱۳۰.
- فضلی پور، عظیم (۱۳۸۲). تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، چاپ سوم، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.
- فلاحی، علی (۱۳۸۲). رابطه امنیتی ایالات متحده و اتحادیه اروپا، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات.
- فلاحی، علی (۱۳۸۳). دیپلماسی بازرگانی فراآتلانتیکی: دستور کار جدید تجاری اروپا - امریکا در محیط جدید امنیتی، چاپ دوم، تهران: نشر موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

ب) منابع انگلیسی

- MacDonald, S. B (2020). *European Destiny, Atlantic Transformations: Portuguese Foreign Policy Under the Second Republic, 1979-1992*. Routledge.
- Larivé, M. H (2019). Western European Union (WEU). In *Oxford Research Encyclopedia of Politics*.
- Pennisi di Floristella, A (2019). United States and European Union Evolving Approaches in Southeast Asia: Moving Closer to Convergence or Divergence?. *Journal of Current Southeast Asian Affairs*, 38(2), 172-193.
- Liu, H., Iqtidar, H., & Jaffar, A (2019). THE STRATEGIC PURPOSES OF THE POST-9/11 US FOREIGN AID TO PAKISTAN AND ITS IMPACTS. *Global Journal of Political Science and Administration*, 7(2), 50-66.